



Sheikh M o h a m m a d H a s s a n V a k i l i

معاد جسمانی در داستان حضرت ابراهیم

تاریخ انتشار: چهارشنبه ۱۵ جمادی الثانیہ ۱۴۳۵

موتی العالمی

بیشتر متکلمین معاد را علاوه بر بُعد روحانی، مشتمل بر بازگشت دوباره انسان به عالم ماده می‌دانند و قائلند که آیات و روایات در این معنی بسیار روشن و این امر از ضروریات دین است. یکی از آیات مورد استدلال ایشان، داستان زنده شدن مرغان به دست حضرت ابراهیم علیه‌السلام است.

آیه شریفه، نسبت به این ادعا بی‌ارتباط است و ادعای صراحت، با مشکلات گوناگونی روبه‌رو است. مهمترین اشکال این که آیه شریفه، کیفیت زنده کردن را بیان می‌کند نه زنده شدن و در واقع حضرت ابراهیم علیه‌السلام در این داستان، مظهر اسم «المحیی» خداوند قرار گرفته‌است.

فهرست

- ۱- تبیین ادعای متکلمان
- ۲- نقد و بررسی
- ۲.۱- الف. «موتی» به معنای مردگانی که پیش از این زنده بوده‌اند؟
- ۲.۲- ب. آیه و احیا در قیامت
- ۲.۳- ج - ناظر بودن آیه به کیفیت زنده شدن
- ۲.۴- نگاهی به روایات
- ۲.۵- د - دلالت آیه بر تکه تکه شدن پرندگان
- ۲.۶- ه - شباهت داستان با احیا در قیامت
- ۶.۱- اشکال:
- ۶.۲- پاسخ:

تبیین ادعای متکلمان

در کتاب « معاد؛ سلسله دروس استاد سید جعفر سیدان » ضمن بیان آیات صریح در معاد جسمانی / آیه چهارم در معاد جسمانی آمده است :

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا وَاعْلَمَنَّ أَنَّهُ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (البقره ۲: ۲۶۰)

«و (به خاطر بیاور) هنگامی را که ابراهیم گفت: «خدایا به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ فرمود: مگر ایمان نیاورده‌ای؟ عرض کرد: آری، ولی می‌خواهم قلبم آرامش یابد. فرمود: در این صورت چهار نوع از مرغان را انتخاب کن و آنها را (پس از ذبح) قطعه قطعه کن (و در هم بیامیز) سپس بر هر کوهی، قسمتی از آن را قرار بده، بعد آنها را بخوان، به سرعت به سوی تو می‌آیند و بدان خداوند قادر و حکیم است (هم از ذرات بدن مردگان آگاه است و هم توانایی بر جمع آنها دارد)».

در این آیه نیز کیفیت حشر، به صورت مجسم و تصویری نمایش داده شده است حضرت ابراهیم علیه‌السلام به امر خداوند تعالی چهار پرنده را در هم کوید و چهار قسمت کرد و بر چهار قلّه کوه گذاشت و به دستور خداوند آنها را فراخواند. در این هنگام، دید اجزای مخلوط شده از یکدیگر جدا گردیده و سپس جذب هم شدند، به گونه‌ای که آن چهار پرنده دوباره ساخته شدند. و بدین قرار، خدا به ابراهیم علیه‌السلام آموخت: همانطور که اجزای پراکنده این پرندگان را بعد از مخلوط شدن و متفرّق شدنشان جمع‌آوری کردیم، پس اجزای پراکنده انسان‌ها را نیز جمع خواهیم کرد. آیا این در معاد جسمانی صریح نیست؟».

پیش از نقد، ابتدا باید اصول و پایه‌های استدلال توضیح داده شود. این استدلال در گرو پذیرش امور زیر است:

- ۱. مراد از «الموتی» در آیه شریفه، انسان‌هایی است که پیش از این، زنده بوده و سپس مرده‌اند و حضرت ابراهیم علیه‌السلام از زنده شدن دوباره ایشان می‌پرسد.
- ۲. مراد از احیای موتی در این آیه شریفه، زنده کردن دوباره مردگان در قیامت است، نه زنده کردن در دنیا که رجعت است.
- ۳. مراد از «كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى» پرسش از کیفیت زنده شدن مردگان است، نه کیفیت زنده کردن ایشان.
- ۴. مراد از «فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ مِّنْهُنَّ جُزْءًا» این است که پرنده‌ها را قطعه قطعه کن، با هم مخلوط کن و هر بخشی را بر سر کوهی بگذار.

• ۵. وجه شبه انفاقی که برای حضرت ابراهیم علیه‌السلام پیش آمده با احیای مردگان در قیامت، در جهت جمع اجزای مادّی و متفرّقه و عود روح به آنهاست.

اگر آیه شریفه در همه این مراحل پنج گانه صریح باشد، می‌توان ادّعا کرد که دلالت آیه بر معاد جسمانی و بازگشت روح به اجسام مادّیه متفرّقه صراحت دارد وگرنه ادّعای صراحت توجیهی نخواهد داشت.

نقد و بررسی

یادآوری می‌شود که روش صحیح فهم آیات قرآن، تدبّر است. باید نسبت به الفاظ قرآن با دیده تفکر و تدبّر نگریست و به نکات و ظرائف آن توجه کرد. ملاک و معیار در فهم صحیح، ظهورات الفظ قرآن پس از فحس از «مایتحمل القرئیة» است و قضاوت‌های از پیش تعیین شده را نمی‌توان در تفسیر دخالت داد.

بررسی مراحل پنج گانه استدلال بدین قرار است:

الف. «موتی» به معنای مردگانی که پیش از این زنده بوده‌اند؟

آیه شریفه، صراحتی در این مساله ندارد. زیرا در زبان قرآن، میّت هم به کسی که زنده بوده و سپس مرده است اطلاق می‌شود و هم به کس که هنوز طعم حیات را نچشیده است: «كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (البقره ۲: ۲۸) «چگونه به خداوند کافر می‌شوید؟! در حالی که شما مردگان (و اجسام بی‌روحي) بودید، و او شما را زنده کرد و سپس شما را می‌میراند و بار دیگر شما را زنده می‌کند سپس به سوی او بازگردانده می‌شوید. (بنابراین نه زندگی شما و نه مرگتان از شماست؛ آنچه دارید از خداست).»

بر اساس برخی گفته‌ها، هر دو استعمال، حقیقت است و بر اساس برخی دیگر استعمال دوّم مجاز و خلاف ظاهر است و در هر صورت صراحتی در کار نیست.

بنابراین احتمال دارد پرسش حضرت ابراهیم علیه‌السلام از احیا و زنده کردن اولیه انسان‌ها باشد که در سوره بقره بدان اشاره شده است نه احیای در قیامت.

سیاق آیات نیز درباره مطلق احیاست، چرا که آیه به همراه دو آیه پیش پیرامون احیا و اماته صحبت می‌کنند و در آیه اوّل، احیای پیش از اماته آمده است:

(...قَالَ اِبْرَاهِيمُ رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ...); «ابراهیم گفت: خدای من آن کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند» و ظاهر تقدیم «یحیی» زنده کردن ابتدایی و نه زنده کردن پس از مردن است. به ویژه که خصم حضرت ابراهیم علیه‌السلام در این آیه فقط به زنده کردن ابتدایی معترف بوده است، نه احیای در قیامت و پس از مرگ.

ب. آیه و احیا در قیامت

اگر بپذیریم که ظاهر لفظ «الموتی» به معنای کسانی است که زنده بوده‌اند و سپس مرده‌اند، باز هم آیه دلالتی بر اینکه درخواست حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) ناظر به زنده کردن در قیامت بوده است نخواهد داشت. توضیح اینکه، احیای موتی به معنای کسانی است که پیش از مرگ زنده بوده‌اند در قرآن کریم بر سه نوع است:

- ۱. زنده کردن مرده در عالم دنیا که از آن به «رجعت» تعبیر می‌شود.

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ...): «آیا ندیدی جمعیتی را که از ترس مرگ، از خانه‌های خود گریختند؟ و آنان هزارها نفر بودند (که به بهانه بیماری طاعون، از شرکت در میدان جهاد خود داری نمودند) خداوند به آنها گفت: بمیرید(و به همان بیماری، که آن را بهانه قرار داده بودند مردند) سپس خدا آنها را زنده کرد (و ماجرای زندگی آنها را درس عبرتی برای آیندگان قرار داد.»

(وَرَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي... أَخِيي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ).

- ۲. زنده کردن در عالم قبر که نمونه‌های آن پیش از این گذشت.

- ۳. زنده کردن در عالم قیامت

در آیه شریفه محل بحث، احتمال سه وجه می‌رود و هیچ تصریحی یا ظهور لفظی نسبت به هیچ احتمالی وجود ندارد.

اگر گفته شود از اطلاق احیای موتی در آیه، روشن می‌شود چگونگی زنده کردن در قیامت و رجعت یکسان است وگرنه باید حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) که درخواست مشاهده چگونگی زنده کردن را نموده‌اند، کلام خود را قید می‌زدند.

در پاسخ خواهیم گفت با توجه به اینکه احیای موتی درباره زنده کردن برزخی نیز به کار می‌رود نمی‌توان چنین استفاده‌ای کرد، چرا که چگونگی حیات برزخی با حیات در رجعت به طور کامل متفاوت است. بنابراین در آیه صراحتی وجود ندارد بلکه ممکن است پرسش ابراهیم (علیه‌السلام) احیاء در دنیا باشد که در امم سالفه نیز بوده است و یا مراد مطلق حقیقت احیاء باشد که جامع بین اقسام سه گانه است.

ج - ناظر بودن آیه به کیفیت زنده شدن

سومین و مهم‌ترین اصل و پایه در استدلال به آیه شریفه اینکه مراد حضرت ابراهیم علیه‌السلام پرسش از کیفیت زنده شدن است نه زنده کردن ولی ظاهر قرآن کریم با این ادعا مخالف است و دلالت دارد که هدف حضرت ابراهیم علیه‌السلام مشاهده چگونگی صدور احیا ان هم توسط علت مادی که اجزای بدن مرده است،

تا اینکه گفته شود: در این آیه، از خداوند است نه چگونگی وقوع آن بر اجزای مادی. درخواست حضرت ابراهیم علیه‌السلام ادراک نحوه صدور حیات از علت فاعلی و به تعبیر قرآن احیاست، نه نحوه پذیرش چگونگی زنده شدن مردگان را با دستوری که به حضرت ابراهیم علیه‌السلام داده شده است، به طور صریح مشخص و بیان شده است که خداوند اجزای مرده از هم پاشیده و مخلوط شده را جمع نمود. آیه در این مسأله نه صریح است و نه ظاهر، بلکه با اندکی تدبر روشن می‌شود که ظهور در معنای دیگری دارد و قرینه‌های متعددی بر این جهت وجود دارد که در اینجا به فهرستی از آن اشاره می‌شود و تفصیل و توضیح آن را می‌توان با مراجعه به تفسیر شریف «المیزان» و با تعمق و تدبّر بیشتر به دست آورد:

۱- در آیه شریفه، پرسش حضرت ابراهیم علیه‌السلام با (كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى) بیان شده و تُحْيِي فعل مضارع معلوم فرد مخاطب از باب افعال است که بر صدور فعل از فاعل دلالت می‌کند و اگر مراد ایشان بیان کیفیت زنده شدن مردگان بود، باید با تُحْيِي (مجهول باب افعال) و با تُحْيِي (معلوم ثلاثی مجرد) به کار می‌رفت. جالب اینکه اگرچه بین این سه صیغه از جهت کتابت هیچ تفاوتی نیست و اعراب «الموتی» نیز تقدیری و رفع و نصب آن یکسان است؛ ولی همه قراء «تُحْيِي الْمَوْتَى» قرائت نموده‌اند.

با توجه به اینکه می‌دانیم کتاب الله بر اساس حکمت است، در می‌یابیم که غرض، مشاهده کیفیت صدور حیات بوده است، به عبارت دیگر زنده کردن، نه وقوع آن، زنده شدن.

۲- به اقتضای حکمت، باید پاسخی که خداوند به حضرت ابراهیم علیه‌السلام داده است با درخواست ایشان هماهنگ باشد و ناقص نباشد. اگر پرسش از کیفیت زنده شدن موجودات بود وجهی نداشت که زنده شدن پرندگان به دست حضرت ابراهیم علیه‌السلام انجام شود بلکه کافی بود خداوند پرندگان را در برابر دیدگان حضرت ابراهیم علیه‌السلام زنده کند. ولی خداوند می‌فرماید: «ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِيَنَّكَ سَعِيًّا» صدور فعل را به عهده حضرت ابراهیم علیه‌السلام قرار می‌دهد.

۳- اگر پرسش حضرت ابراهیم علیه‌السلام این بود که «چگونه اجزای مادی متفرق با هم جمع شده و به یک موجود تبدیل می‌شوند؟» بر اساس روش قرآن مجید باید در پایان آیه، نظیر آیه قبل... أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ می‌آمد که نشان گر تساوی نسبت اشیای مختلف با خداوند از حیث قدرت است ولی آیه محل بحث، ختم آیه چنین است: «...وَأَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» که دلالت بر کمال مبدأ فاعلی می‌کند.

۴- این آیه و دو آیه پیش از آن، آیات ۲۵۸ و ۲۵۹ سوره بقره هر سه به عنوان نمونه‌هایی برای آیه ۲۵۶ می‌باشند: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاءُ لَهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛ خداوند سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند، آنان را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون می‌برد. (اما) کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوت‌ها هستند که آنها را از نور به سوی ظلمت‌ها بیرون می‌برند آنها اهل آتش‌اند و همیشه در آن خواهند ماند».

سیاق آیات، اقتضا می‌کند که هر آیه درجه و مرتبه‌ای از هدایت و اخراج به نور را بیان می‌کند؛ بر این اساس باید آیه محل بحث، دربردارنده حقیقت و واقعیتی برتر از آیات قبل باشد و اگر آیه شریفه با تفسیر مشهور تبیین شود درخواست مشاهده زنده شدن و نه زنده کردن، تفاوتی با آیه پیش نخواهد داشت.

۵ - اگر پرسش حضرت ابراهیم علیه‌السلام از چگونگی زنده شدن مردگان بود، حکمت قرآن اقتضا می‌کرد، در نقل ماجرا بر کیفیت زنده شدن مرغان تکیه کند و چگونگی آن را بگوید تا کسانی که این داستان را می‌خوانند از نحوه زنده شدن مرغان آگاه شوند، ولی در آیه از این مساله سخنی به میان نیامده و آنچه در سخنان مستدلین به آیه آمده است، مطالبی است که در روایات در بیان جوانب و اطراف داستان ذکر شده است.

آنچه خداوند متعال در پاسخ درخواست حضرت ابراهیم علیه‌السلام نقل می‌کند:

- ۱. (فَخَذَ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ)؛
- ۲. (فَضْرَهُنَّ)؛
- ۳. (ثُمَّ اجْعَلْ عَلَيَّ كُلَّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا)؛
- ۴. (ثُمَّ ادْعُهُنَّ)؛
- ۵. (يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا).

سه بخش اول، مربوط به مراحل پیش از زنده شدن مرغان است، بخش چهارم حیات بخشیدن توسط ابراهیم علیه‌السلام با دعوت آن حضرت است و بخش پنجم به بیان امتثال امر مرغان می‌پردازد و هیچ سخنی از جمع اجزای مرده از هم پاشیده مخلوط شده با سایر اجزا وجود ندارد.

با توجه به روایاتی که بر اساس آن حضرت ابراهیم علیه‌السلام موظف به تکه تکه کردن مرغان و مخلوط نمودن آنها بوده است، در می‌یابیم که اجزای پراکنده حتماً جمع شده‌اند. ولی آیه بر این نکته پافشاری ندارد و اگر محور درخواست حضرت چنین بود حکمت اقتضا می‌کرد که به عنوان مثال گفته شود: «ادْعُهُنَّ تَجْتَمِعَ اجْزَاؤُهُنَّ وَتَلْتَصِقَ بَعْضُهَا بِبَعْضٍ وَيَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا»

گذشته از اینکه طبق تفسیر مشهور، پرسش حضرت از دیدن چگونگی زنده شدن است ولی آیه قرآن حتی به التزام نیز بر این دیدن دلالت نمی‌کند.

توضیح اینکه آیه شریفه می‌فرماید «يَأْتِيَنَّكَ سَعْيًا» و ضمیر «ن» در این فعل به پرنده‌گان باز می‌گردد و ظاهرش این است که اجزای متفرقه در بالای کوه با هم ترکیب می‌شوند، پرنده‌ای در دور دست تشکیل می‌شود و آنگاه پرنده با سرعت به سوی حضرت ابراهیم علیه‌السلام می‌آید و در نتیجه حضرت ابراهیم تنها زنده کردن را دیده‌اند، نه چگونگی آن را. در حالی که پرسش حضرت «أرني احياء الموتى» نبود، بلکه «كيف تُحْي الموتى» بود.

۶ - ظاهر روایات رسیده از اهل بیت علیهم‌السلام نیز همچون آیه قرآن این است که حضرت دیدن احیا را درخواست کرده بود، نه مشاهده زنده شدن را و مرغان کشته شده نیز به دست هم ایشان زنده شدند.

۷ - ظاهر برخی روایات این است که حضرت ابراهیم علیه‌السلام در زمان درخواست مقامی بسیار عالی داشته‌اند و شأن آن پیامبر والاتر از آن است که با وجود یقین به زنده شدن مردگان به معنای جمع شدن اجزای پراکنده ایشان، طبق ادعای مستدلین به این آیه، تقاضا کند که صحنه جمع شدن این اجزای پراکنده را نیز ببیند.

مناسب با حال ابراهیم علیه‌السلام این است که از خداوند تقاضا کند که او را مظهر اسم «المُحیی» خداوند قرار دهد و خود در افاضه حیات بر مردگان واسطه شود.

نگاهی به روایات

۱ - عن أبي عبد الله عليه السلام: « هَذِهِ آيَةٌ مُتَشَابِهَةٌ مَعْنَاهَا أَنَّهُ سَأَلَ عَنِ الْكَيْفِيَّةِ وَ الْكَيْفِيَّةُ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَتَى لَمْ يَعْلَمْهَا الْعَالِمُ لَمْ يَلْحَقْهُ عَيْبٌ وَ لَا عَرَضَ فِي تَوْحِيدِهِ نَقْصٌ... » .

ظهور این حدیث در این است که- چنانچه گذشت- پرسش از چگونگی فعل خداوند است نه کیفیت قبول اثر.

۲ - عن أبي الحسن الرضا عليه السلام: « إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى كَانَ أَوْحَى إِلَيَّ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنِّي مُتَّخِذٌ مِنْ عِبَادِي خَلِيلًا إِنْ سَأَلْتَنِي إِحْيَاءَ الْمَوْتَى أَجَبْتُهُ فَوْقَ فِئْتِ نَفْسِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ ذَلِكَ الْخَلِيلُ فَقَالَ رَبِّ أَرْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَى وَ لَكِنْ لِيُطَمِّئَنَّ قَلْبِي عَلَى الْخَلَّةِ »

از این حدیث برداشت می‌شود که حضرت ابراهیم علیه‌السلام در زمان این داستان، در مقام خلت بوده و بر اساس برخی روایات، این مقام پس از نبوت و رسالت و پیش از امامت بوده‌است. حضرت ابراهیم علیه‌السلام خلیل الله نامیده شده، چرا که عالم به اسرار الهی بوده، بنابراین- چنان که علامه طباطبایی اشاره کرد - شأن حضرت بسیار والاتر از درخواستی است که مشهور مفسرین به ایشان نسبت داده‌اند.

۳ - در ذیل روایت گذشته و برخی دیگر از روایات آمده است که مرغان پس از زنده شدن به حضرت عرض کردند: « يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَحْيَيْتَنَا أَحْيَاكَ اللَّهُ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَلِ اللَّهُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ » .

از این گونه روایات دانسته می‌شود که فعل احیاء از حضرت ابراهیم علیه‌السلام سر زده بود است نه اینکه ایشان تنها ندایی داده باشد و در سلسله علل، افاضه حیات نباشد. به قرینه، حقیقت درخواست ایشان نیز معلوم می‌شود. افزون بر این، خطاب با «یا نبی الله» مؤید مقام بلند آن حضرت در زمان وقوع این حادثه است.

۴ - تنها روایتی که شاید از آن برداشت کرد که پرسش حضرت ابراهیم علیه‌السلام درباره‌ی چگونگی زنده شدن اجزای متفرقه است روایت ابوبصیر از امام صادق علیه‌السلام است که سه گونه در تفسیر عیاشی، تفسیر قمی، روضه کافی و علل‌الشرائع نقل شده‌است و برخی از طرق نقل آن نیز قابل اعتماد است. متن حدیث آن گونه که تفسیر قمی آورده چنین است:

«أَبَى عَنْ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ نَظَرَ إِلَى جِيفَةِ عَلِيٍّ عَلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ تَأْكُلُهَا سِبَاعُ الْبَحْرِ ثُمَّ يَثْبُ السَّبَاعُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ فَيَأْكُلُ بَعْضُهَا بَعْضًا فَتَعَجَبَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: أَرْنِي كَيْفَ تُحَى الْمَوْتَى» .

به دلیل وجود واژه «آکل» در این روایت، عده‌ای مانند مرحوم علامه مجلسی تصور کرده‌اند که شبهه حضرت ابراهیم همان شبهه معروف به آکل و ماکول بوده است و وی از چگونگی زنده شدن مردگان پرسش کرده و خواسته بداند چگونه زنده می‌شوند، تا مشکل آکل و ماکول پیش نیاید.

این تصور نادرست است و برای فهم صحیح این روایت باید به نکاتی توجه کرد:

الف - این تنها یک روایت است که به طرق مختلف نقل شده است، از این رو نباید تصور کرد که روایات بسیاری در این باره وجود دارد .

ب - از نظر حدیث شناسی، در این موارد قابل اطمینان بودن روایات به مقدار مورد اتفاق آنهاست و به خصوصیات روایات نمی‌توان اعتماد کرد، به ویژه با ظرافت بحث و فضای فکری روات حدیث که آغشته به شبهه آکل و ماکول بوده است.

ج - با توجه به آنچه در مباحث پیشین گذشت، پرسش از زنده کردن بوده است نه زنده شدن و بنابراین ظهور آیه شریفه بر روایت مخالف آن مقدم است.

د - درخواست حضرت هرگز پاسخ به شبهه آکل و ماکول نیست، زیرا پاسخ دریافت شده است چنین نیست. در این شبهه پرسش این است که اگر جزئی از شخصی به بدن دیگری پیوست در حشر با کدام یک محشور می‌شود؟ ولی در داستان حضرت ابراهیم علیه‌السلام اجزای پرنندگان تنها مخلوط شدند نه اینکه جزئی مشترک بین دو پرنده باشد. به همین جهت هیچ یک از پاسخ‌های شبهه آکل و ماکول در این آیه نیامده است .

ه - از تأمل در همین روایات نیز برداشت می‌شود که غرض آنچه نقل شد نیست زیرا در نقل عیاشی و علل الشرائع صدر روایت به این شکل است:

قال أبو عبد الله عليه السلام: «لما أرى إبراهيم ملكوت السموات والأرض رأى رجلا يزني فدعا عليه فمات، ثم رأى آخر فدعا عليه فمات حتى رأى ثلاثة فدعا عليهم فماتوا، فأوحى الله إليه أن يا إبراهيم إن دعوتك مجابة فلا تدع على عبادي، فإني لو شئت لم أخلقهم... ثم التفت فرأى جيفة على ساحل البحر»

در این روایت دو نکته وجود دارد:

الف - این حوادث پس از این بوده که خداوند ملکوت اشیاء را به ابراهیم نشان داده است و ملکوت اشیا همان حقیقت و باطن آنهاست که در احیاء و اماتة واسطه قرار می‌گیرد. در سوره «یس» پس از اینکه قدرت خداوند را بر احیا بیان می‌کند، می‌فرماید: فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ « پس منزله است خداوندی که مالکیت همه چیز در دست اوست، و (همگی) به سوی او باز می‌گردید».

بنابراین ماجرا در زمانی بوده که حضرت، مقام والایی یافته بودند، در ادامه روایت نیز در توضیح درخواست حضرت می‌فرماید: «حتی اری هذا كما رأيت الأَشْيَا كُلَّهَا» که باز نشان گر مقام ابراهیم علیه‌السلام است.

ب - حضرت پس از دیدن ملکوت اشیا، به مقامی رسیده‌اند که نفس مبارک ایشان در موجودات عالم تأثیر می‌کند و مرگ هر کس از گناهکاران را طلب کنند می‌میرد. خداوند وحی می‌فرستد که برای مرگ دعا نکن. در اینجا حضرت ابراهیم کیفیت احیا را می‌پرسد و معلوم می‌شود که درخواست حضرت، تأثیر نفس ایشان در زنده کردن است وگرنه این داستان با واقعه پیشین و دیدن ملکوت اشیا رابطه‌ای نخواهد داشت.

ونکته‌ای که از این روایت شریف به دست می‌آید این است که تنها از زنده کردن مرده پرسش نشده است بلکه زنده کردن مرده‌ای که اجزای بدنش پراکنده شده و هریک به گوشه‌ای رفته درخواست شده است. این نکته را شاید بتوان از آیه استفاده کرد. زیرا اگر درخواست حضرت ابراهیم علیه‌السلام مطلق زنده کردن مردگان بود دیگر امر به قطعه قطعه نمودن و روی کوهها نهادن وجه روشنی نداشت.

نتیجه اینکه این روایت نیز با قرائن یاد شده، مفاد ظاهر آیه را بیان می‌کند.

۵ - «عن أبي عبدالله عليه السلام في تفسير الآية: أَنَّ مَعْنَاهُ فَرَّقَهُنَّ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ وَ كَانَتْ عَشْرَةَ أَجْبَلٍ ثُمَّ خُذَ بِمَنَاقِبِرِهِنَّ وَ ادْعُهُنَّ بِاسْمِ الْاَكْبَرِ وَ اَحْلِفُهُنَّ بِالْجَبْرُوتِ وَ الْعَظْمَةَ يَأْتِيَنَّكَ سَعِيًّا» .

این روایت نیز بیان می‌کند که دستور خداوند به حضرت ابراهیم علیه‌السلام توضیح چگونگی زنده کردن است که در آن اسم اکبر خداوند کمک گرفته می‌شود و جبروت و عظمت خداوند واسطه قرار می‌گیرد و روشن است که اسم، اسم ملفوظ نیست، همانگونه که قسم نیز، قسم اعتباری و انشایی نیست.

نکته قابل توجه در این روایت که در بحث‌های بعدی مفید است اینکه پرنندگان اگر چه بدنشان قطعه قطعه شده، ولی حقیقتشان زنده‌است، ادراک می‌کنند، قابل ندا و قسم داده می‌شوند.

۶ - در روایات دیگری که گاه در بیان همین جریان هستند، ارائه ملکوت به حضرت ابراهیم علیه‌السلام با عباراتی چنین تفسیر شده است:

«قال أبو عبدالله عليه السلام: كُشِطَ لِابْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ السَّمَاوَاتِ السَّبْعَ حَتَّى نَظَرَ إِلَى مَا فَوْقَ الْعَرْشِ وَ كُشِطَ لَهُ الْاَرْضُ حَتَّى رَأَى مَا فِي الْهَوَاءِ وَ فُعِلَ بِمُحَمَّدٍ ص مِثْلُ ذَلِكَ وَ اِنِّي لَأَرَى صَاحِبِكُمْ وَ الْاُئِمَّةَ مِنْ بَعْدِهِ قَدْ فَعَلَ بِهَم مِثْلُ ذَلِكَ» .

از این روایت نیز مقام بلند حضرت ابراهیم علیه‌السلام در زمان وقوع این جریان برداشت می‌شود؛ مقام و منزلتی که در آن با رسول خدا و ائمه علیهم‌السلام شریک شده‌اند.

د - دلالت آیه بر تکه تکه شدن پرنندگان

چهارمین اصل که صراحت آیه شریفه در مدعای مذکور بر آن استوار بود، صراحت آیه بر قطعه قطعه کردن مرغان، مخلوط کردن اجزا و سپس جمع شدن اجزای پراکنده آنهاست.

اگر چه روایات اهل بیت علیه‌السلام بر این معنا اتفاق دارد، ولی استفاده آن از آیه شریفه دشوار می‌باشد و آیه شریفه هرگز در این معنا صراحت ندارد، گذشته از اینکه برخی ظهور آن را انکار کرده‌اند. از این رو این آیه را از آیات صریح در ادعای مذکور دانستن، صحیح نیست و بر فرض دلالت باید جزء ادله روایی قرار گیرد.

ه - شباهت داستان با احیا در قیامت

آخرین اصل از اصول استدلال به آیه شریفه، این بود که وجه شبه بین درخواست حضرت ابراهیم علیه‌السلام با واقعه اتفاق افتاده در جهت جمع اجزای متفرقه باشد. آیه از جهت دلالت لفظی هرگز صریح در این معنا نیست و هیچ لفظی که از آن چنین مطلبی برداشت شود در آیه وجود ندارد. قرائن نیز هر چند این احتمال را تقویت می‌کند ولی راه سایر احتمالات را نمی‌بندد. به هر حال بطلان اصل مبنای مورد نظر روشن شد که درخواست حضرت، اطلاع از چگونگی زنده شدن اجزای متفرق نبوده بلکه در پی دیدن چگونگی کیفیت صدور افاضه حیات بوده است- بهتر است به جای اشاره به احتمالات دیگر بر اساس این مبنای نادرست، به نکات آیه طبق تفسیر درست بپردازیم.

حضرت ابراهیم علیه‌السلام از خداوند دیدن چگونگی حیات بخشیدن را خواسته است و خداوند متعال در پنج جمله دستور العملی به ایشان داده است چنانکه گذشت سه جمله اول-گرفتن مرغان، قطعه قطعه کردن آنان و گذاشتن بر سر کوه‌ها- مربوط به مراحل پیش از احیا بود و زمینه و موضوع احیا را فراهم می‌کرد. بنابراین باید پاسخ خداوند به حضرت را در دو جمله آخر جستجو کرد: «ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَاتِينك سَعِيًّا». در معجم المقاییس اللغه آمده است: «دعو: اصل واحد و هو أن تميل الشيء إليك بصوت و كلام يكون منك» صاحب التحقيق می‌گوید: هو طلب شيء لأن يتوجه إليه أو يرغب إليه أو يسير إليه ففی كل مورد بحسبه و يعبر عنه بالفارسيه بكلمه: «دعوت کردن و خواندن» و مفهوم النداء فيه وجه المخاطبه فقط وهو مطلق الصياح به و هو مقدم علی الدعاء».

بنابراین دعوت کردن به معنای نوعی کشاندن چیزی به سوی خود است که بدون نقش دست و بدن انجام می‌شود و در آن تنها از قلب یا زبان کمک گرفته می‌شود.

از سویی می‌دانیم که این دعوت، تکوینی است نه تشریحی؛ یعنی چنان نیست که پرندگان در برابر این دعوت از خود اختیاری داشته باشند. چون دعوت «کون ناقص» است نه «کون تام» که باید در رتبه پیش از دعوت چیزی باشد که به گونه‌ای تکوینی آن را به خود جذب و جلب کنند «لم تكن الدعوه لمعدوم و لا لموهوم».

از سوی دیگر به مقتضای وحدت سیاق و ظهور آیه ضمیر «هُنَّ» به پرندگان باز می‌گردد نه اجزای آنها و می‌دانیم که وجود مادی پرندگان در زمان دعوت، معدوم است از این رو باید ضمیر به نفوس پرندگان باز گردد.

در روایت نیز گذشت که حضرت تفسیر نموده است: «ادْعُهُنَّ بِاسْمِ الْاَكْبَرِ وَأَحْلِفُهُنَّ بِالْجَبْرُوتِ وَ الْعَظْمَةِ».

بنابراین با تامل در آیه می‌فهمیم که عمل ابراهیم علیه‌السلام تنها صداکردن (نداء) یا نام بردن (تسمیه) نبوده است بلکه تمایل دادن و کشیدن وجود داشته است.

پیرامون «یأتینک» در مفردات آمده است: «الاتیان مجی بسهوله» و در التحقیق می‌فرماید: «هو المجی اسوله و جریان طبیعی».

انتخاب «اتیان» در این مقام به جای «مجی» حالت فرمان برداری پرندگان را در مقام دعوت ابراهیم علیه‌السلام بیان می‌کند

حذف ادوات شرط و جمله شرط نیز شدت اتصال بین دعوت و اتیان را می‌فهماند و اقیید به فعل به «سعیا» که به معنای مسرعات است، این معنا را بیشتر تقویت می‌کند. بنابراین فرمان برداری امر حضرت هم سریع و بی درنگ است و هم آسان صورت می‌پذیرد. یعنی قوه قاهره‌ای فراتر از آن نیست که از آن جلوگیری کند.

از سویی می‌دانیم که «اتیان» فعل بدن پرندگان است پس می‌توان این نکته را استفاده کرد که زنده کردن اجساد نتیجه ارتباط تنگاتنگ آنها با نفس خود است که با دعوت نفوس اجزای پراکنده-که هر کدام تعلقی با نفس خود دارند-گرد هم می‌آیند.

اشکال:

برگشتن ضمیر «ادْعُهُنَّ» به نفوس و ضمیر «یأتینک» به اجساد با ظاهر آیه مخالف است و به وحدت سیاق خدشه وارد می‌کند.

پاسخ:

ضمیر در هر دو مورد به طیور باز می‌گردد ولی در یک جا به اعتبار نفس و در جای دیگر به اعتبار مجموع و اطلاق ضمیر بر هر دو به طور کامل حقیقی است. مانند شخصی که می‌گوید: «من به دیدار زید رفتم و از دیدنش بسیار ناراحت شدم». فاعل رفتن بدن گوینده و فاعل ناراحتی نفس وی است ولی از جهت ادبی مرجع هر دو ضمیر یک نفر و حقیقت است و این اصل در آیات قرآن کریم نیز در موارد بسیاری رعایت شده‌است.

پس از توجه به آنچه گذشت، نسبت جریان واقع شده به دست ابراهیم علیه‌السلام با درخواست ایشان می‌تواند نسبت کلی و فرد و یا نسبت تشابه و تماثل باشد. اگر درخواست ایشان مطلق مشاهده زنده کردن باشد کار انجام شده و نمونه و مصداقی از آن خواهد بود و همچنین اگر درخواست حضرت تنها زنده کردن مردگان در دنیا-رجعت - باشد.

اما در صورتی که درخواست ابراهیم علیه‌السلام مشاهده احیا در قیامت باشد اگر قیامت را امری مادی و زمانی و دز همین نشئه دانستیم، مشابهت و تماثل عمل از هر دو جهت علت فاعلی و علت قابلی خواهد بود و اگر قیامت را عالمی فراتر از این عالم و بازگشت به سوی خداوند دانستیم-همان گونه که ظواهر آیات بر این دلالت می‌کند-مشابهت، تنها از حیث علت فاعلی و ارتباط نفس و بدن خواهد بود.

توضیح اینکه بیانی که خداوند در این آیه شریفه درباره چگونگی زنده کردن فرموده بسیار شبیه بیان قرآن درباره زنده کردن در قیامت است.

«يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ...» اسراء ۵۲؛ «همان روز که شما را از(قبرهایتان) فرا می‌خواند شما هم اجابت میکند در حالی که حمد او می‌گویید».

«...يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ تُكْرَهُ... مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ...» قمر ۶ و ۸؛ «روزی را به یاد آور که دعوت کننده الهی مردم را به امر وحشتناکی دعوت می‌کند (دعوت به حساب اعمال) در حالی که (بر اثر وحشت و اضطراب) به سوی این دعوت کننده گردن می‌کشند».

«... تَمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِّنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ» روم ۲۵ «سپس هنگامی که شما را (در قیامت از زمین) فرا می‌خواند، ناگهان همه خارج می‌شوید (و در صحنه محشر حضور می‌یابید)»

در قرآن توصیف احیا در قیامت، همچون داستان احیای حضرت ابراهیم علیه‌السلام مشتمل بر دعوت، استجاب و اتیان و سرعت است تنها با این تفاوت که داعی در آنجا خداوند است و موجودات به سوی او حرکت می‌کنند و در داستان حضرت ابراهیم وجود مقدس آن پیامبر است.

بنابراین چگونگی زنده کردن در اصل یکسان است و اختلاف در داعی و محیی است و اگر نظر مرحوم آقا علی حکیم و مرحوم محقق اصفهانی را در معاد بپذیریم- که در باور ایشان به علت شدت ارتباط نفس با بدن، نفس و بدن را با خود می‌کشد و با حرکت جوهری به آن عالم می‌برد- شباهت داستان حضرت ابراهیم علیه‌السلام با زنده کردن در قیامت از دو جهت خواهد بود. یعنی خداوند متعال در این جریان چگونگی حیات بخشی را برای حضرت ابراهیم علیه‌السلام بیان داشته چگونگی تعلق بدن به روح و تبعیت آن را نشان داده و با این عمل تمام جوانب پرسش حضرت ابراهیم پاسخ داده شده است.

باری آنچه گذشت برخی از نکات و احتمالات آیه بود که نکات دیگری نیز در الفاظ و اسلوب آیه وجود دارد که محتاج تلاشی بیشتر است.

« أَنْ الْقُرْآنَ... هُوَ الْفَضْلُ لَيْسَ بِالْهَزْلِ وَ لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ فَظَاهِرُهُ حُكْمٌ وَ بَاطِنُهُ عِلْمٌ ظَاهِرُهُ أَنْبِئٌ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ لَهُ نُجُومٌ وَ عَلَى نُجُومِهِ نُجُومٌ لَا تُحْصَى عَجَائِبُهُ وَ لَا تُبْلَى عَرَائِبُهُ فِيهِ مَصَابِيحُ الْهُدَى وَ مَنَارُ الْجُكْمَةِ وَ دَلِيلٌ عَلَى الْمَعْرِفَةِ لِمَنْ عَرَفَ الصِّفَةَ»